

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

حزب کار ایران (توفان)

۱۲ فیبروری ۲۰۱۶

به مناسبت سی و هفتمین سالگرد انقلاب شکوهمند بهمن [دلو] ۵۷

در سی و هفت سال پیش در ایران یکی از بزرگترین و پر شکوه ترین انقلابات تاریخ بشریت به وقوع پیوست. در هیچ کدام از انقلابات پیشین سابقه نداشته است که ۱۲ میلیون نفر در جنبشهای اعتراضی و سیاسی و درگیری با پولیس و ارتش که ظاهراً فقط برای حفاظت از مرزهای ایران ایجاد شده بود، شرکت کنند. مردم با فداکاری و از جان گذشتگی در این نمایشات عظیم اعتراضی، بدون ترس از کشتار شرکت می کردند. وقتی به روز شمار انقلاب ایران نگاه می کنید می بینید که روزی نیست که رژیم جنایتکار پهلوی به کشتار مردم دست نزده باشد. داروسته آدمکش سلطنت طلب همین امروز هم تلاش می کنند ثابت کند -پیروزی انقلاب که آن را "فاجعه" می نامد- به این علت بوده است که شخص شاه نمی خواسته خونریزی شود. این افسانه ها را فقط برای کسانی می توان گفت که شاهد سلطنت پر از چرک و خون سلسله پهلوی نبوده اند. جنبش توده ای و عظیم مردم ایران در شرایطی آغاز شد که ارتش شاهنشاهی ۴۰۰ هزار نفر را برای ژاندارمی منطقه به زیر پرچم برده بود تا از منافع امپریالیستها با ثروت ملت ایران در منطقه به نام ژاندارم خلیج فارس دفاع کند، این رژیم جاسوس و نوکر امپریالیسم حق کاپیتولاسیون یعنی مصونیت قضائی اربابانش را در ایران پذیرفته بود در غیر این صورت ۵۰ هزار ارتشی امریکائی تحت عنوان "مستشار" که برای جاسوسی و کار برد تسلیحات فروخته شده امریکائی به ایران آمده بودند، رژیم شاه را تنها می گذاشتند. لازم به تذکر است که مخارج این ارتش امریکائی ۵۰ هزار نفره که در مرزهای شمال ایران دستگاه جاسوسی علم کرده بودند (این همان دستگاه پیشرفته جاسوسی امریکا بود که بعد از انقلاب تحت نظر دولت بازرگان با مسؤولیت مستقیم امیرانتظام به امریکائیا، به جای مصادره، با سلام و صلوات تحویل داده شد-توفان) به گردن مردم ایران بود.

انقلاب بهمن از نگاه مارکسیست لنینیستها

انقلاب ایران و نوع برخورد به آن از نظر تحلیل مارکسیستی لنینیستی اهمیت دارد. از نظر کمونیستها در ایران انقلابی به ظهور پیوسته که تمام جهان و به ویژه منطقه را تکان داده است. در این انقلاب که نه در عرض یک روز بلکه حداقل در طی یکسال رشد کرد و قوام یافت میلیونها نفر شرکت کردند، تحولات اندیشه ای که شاید در عرض ده ها سال تبلیغ، میسر نبود، در عرض این مدت کم در میان عقب مانده ترین اقشار جامعه ایران رخنه کرد. مردم درس صد ساله را یکساله آموختند. میلیونها نفر سیاسی شدند و به میدان سیاست و مبارزه کشیده شدند. انقلاب مردم با هدف استقرار

حکومتی ملی، آزاد و دموکراتیک بود. روحیه همبستگی، برادری و انسانیت از سر و روی جامعه ایران می بارید. ملتی به توانیهای عظیم خویش پی برده بود. این دوباره آغاز بیداری ایران بود. شرکت میلیونها زن ایرانی که توسط تفکر سنتی تا کنون در پستوهای خانه ها زندانی بودند در نمایشات و حضورشان در خیابانها به آن چنان تغییرات ریشه ئی در واحد خانواده های سنتی منجر شد که دیگر امکان ندارد جامعه ایران را بدون فعالیت زنان و شرکت وسیعشان در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی تصور کرد. زن ایرانی را دیگر نمی شود به پستوی خانه ها منتقل کرد. این مادران فردا سرمایه های ارزشمندی هستند که دستاوردهای انقلاب و آینده ایرانند. همین تأثیر عظیم بود که اکثر دانشجویان ایرانی را زنان تشکیل می دهند و این در جهان بی همتاست. همین شرکت عظیم زنان در انقلاب است که آنها را در صف اول در مقابل اقدامات ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهد. نیروی عظیم انباشته انقلابی در مردم با دیو ارتجاع سر آشتی ندارد.

نقش شاه و اربابانش در تقویت نیروهای مذهبی

امپریالیستها که بحران ایران را با عدم افزایش بهای نفت و تنگناهای اقتصادی رژیم، در نتیجه بلند پروازیهای شاه از طرفی و روی آوردن، میلیونها دهقان فقیر که در اصلاحات ارضی همه چیز خود را از دست داده و به حاشیه شهرها رانده شده بودند، از طرف دیگر، می دیدند و خطر انفجار را تشخیص می دادند، هشیارانه به مقابله غیر آشکار با انقلاب برخاستند، زیرا این مقابله آشکار می توانست در اثر طولانی شدن مبارزه و درگیریهای مدام، منجر به تقویت نیروی های مترقی و انقلابی و کمونیستها شود که پس از سالها سرکوب به زمان بیشتری برای سازماندهی و کار روشنگرانه نیاز داشتند. زیرا زمان در آن لحظه به نفع کمونیستها که تا کنون سرکوب شده و امکان فعالیت آشکار را نداشتند کار می کرد. امپریالیستها می خواستند این روند انقلاب را بپزند و آتش آن را خاموش کنند. آنها ترجیح می دادند که شاه را تعویض کنند، ولی این تعویض طوری صورت بگیرد که همه منافع امپریالیستها از دست نرود و آنها بتوانند روابطشان را با ایران برای منافع ستراتیژیک خویش در آتیه حفظ کرده و جلو توسعه نفوذ کمونیسم را بگیرند. امپریالیستها در کنفرانس گوادلوپ برای تعیین تکلیف قطعی گرد آمدند. کنفرانس گوادلوپ، تقویت جناحهای مذهبی که از گذشته در میان آنها نفوذ داشتند و شاه نیز به آنها میدان داده بود را بهترین روش برای حفظ منافع ستراتیژیک خود تشخیص داد و قرار شد تا بین “بد”، و “بدتر”، “بد” را انتخاب کنند. پیشنهاد به شاه که مقاومت نکند و تسلیم شود، جلوگیری از کودتای افسرانی که با سیاست ستراتیژیک امپریالیستها موافق نبودند و یا آن را نمی فهمیدند و خطر سرکشی مشکل آفرین و “مخرب” آنها وجود داشت و سرانجام تسلیم ارتش به خمینی تا ابتکار عمل را به دست روحانیت بدهد و عملاً در شرایط ضعف جنبش کمونیستی حکومت روحانیون ضد کمونیست را بر سر کار آورند، از شگردهای امپریالیستهای با تجربه بود. شاه که آلت دست نشانده ای بیش نبود به این تصمیم اربابان خود گردن نهاد. سلطنت طلبان تلاش می کنند این بی عملی و “آشفستگی” شاه را ناشی از بیماری وی و داروهائی که می خورده جلوه دهند. نظامی که با چند تا قرص آسپیرین در هم بریزد بهتر است در هم بریزد. عده ای از سلطنت طلبان که استفاده از این استدلال را مسخره و مایه آبروریزی می دانند بی عملی شاه را “مهربانی” وی و نفرتش از خونریزی جلوه می دهند. این عدم شناسائی ماهیت انقلاب ایران و نقش ارتجاع جهانی، نیروهای مترقی و شبه مترقی ایران را که به همه میکروبیهای ایدئولوژیک مبتلاء شده اند، به نتایج خنده آوری رسانده است که به تدریج باید از سلطنت طلبان دفاع کنند و بر گذشته خویش تف لعنت و توبه بیندازند.

مضمون و انگیزه انقلاب و حاکمیت متناقض

مضمون و انگیزه انقلاب ایران از یکطرف و تأثیر مخرب امپریالیستها برای نفوذ در ارکان انقلاب و انحراف آن از جانب دیگر دو نیرو را درنبرد طبقاتی در مقابل هم قرار داد. حاکمیت متناقض که از “جمهوری” یعنی محصول انقلاب و “اسلامی” یعنی محصول اعمال نفوذ خارجی و انحراف انقلاب زاده شد، تضادی را در بردارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز با همه دستکاریها و تغییرات در آن بازتاب یافت. مضمون انقلاب با حاکمیتی که خود را بر آن تحمیل کرد در تناقض آشکار است. مبارزه مردم برای تحقق آمال خود و انتظارات از انقلاب ادامه دارد. جامعه ایران هنوز در تب و تاب است و سی و هفت سال است در حالت حکومت نظامی و جنگ به سر می برد و مبارزه مردم خاموش نشده است. رژیم ارتجاعی از هر تشکل و برآمد مردم می ترسد، زیرا می داند که هر گلوله برفی می تواند به بهمین عظیمی بدل شود که تار و پود رژیم را درنوردد. این وضعیت کنونی ناشی از مبارزه میان مضمون خواستهای انقلاب و ضد انقلاب حاکم است.

عده ای که از تحلیل وضعیت در مانده اند با تحلیلهای من در آوردی به دنبال تئوریهای می گردند که جایگزین سردرگمیهای خویش کنند.

این نکات چیست:

سلطنت طلبان که به عنوان حاکمیتی فاسد و وابسته به امپریالیسم در این مبارزه شکست خوردند، با تئوریهای دانی جان ناپلئونی آن را محصول سیاست امپریالیستها جا می زنند و نشان می دهند که تا به چه حد از واقعیت جامعه ایران بی خبرند و هنوز نیز بعد از سی و چهارسال نتوانسته اند دسته گلی را که در طی سلطنت پهلویها به آب داده اند درک کنند. آنها در عین حال تأیید می کنند که ارکان رژیم سلطنت بر حمایت بیگانگان استوار بود و نه بر اعتماد مردم نسبت به این رژیم. آنها نوکری به اجانب را عین استقلال جا می زدند و لذا نمی توانند تصور کنند که انقلاب ایران، رژیم وابسته به امپریالیسم را سرنگون کرد و به دستاورد بزرگی نایل آمد. تئوریسین های سلطنت طلبان حتی گماشتگی و زدن چوب حراج به استقلال ایران را در چارچوب شرایط جنگ سرد توجیه می کنند و مدعی اند که یا باید همدست امپریالیستهای امریکائی بودیم و یا با امپریالیسم روس کنار می آمدیم. در منطق آنها جایی برای حق تعیین سرنوشت مردم ما به دست خودشان وجود ندارد. برای آنها کودتای خائنه ۲۸ مرداد [اسد] “انقلاب” است و انقلاب عظیم و شکوهمند بهمین “فاجعه”. آنها برای ملت ایران هرگز هویت و شخصیت و ارزشی قایل نبودند و مردم کشورمان را شایسته کسب استقلال نمی دانستند و هنوز هم نمی دانند. همدستی آنها با جنایتکاران اسرائیلی و استعمارگران متجاوز و اشغالگر آفندر عیان و شرم آور است که نیازی به تکرار ندارد. آنها هوادار تجاوز امپریالیستها به ایران و اشغال ایران هستند. آنها در مورد جنایات در نوار غزه، مبارزه مردم فلسطین، عراق، افغانستان، سوریه و اوکراین، لبنان، ونزوئلا، بولیوی و... فقط مشغول جعل اخبار و دروغپراکنی و شایعات تحریک آمیز هستند. تلاش آنها برای نابودی ایران است. انقلاب ایران این تقاله های متعفن و خود فروخته را لگدمال کرد و از ایران بیرون ریخت به عمر سلطنت در ایران برای همیشه پایان داد. انقراض سلطنت در سلسله پهلوی موروثی شد. این دستاورد بزرگ خلق ایران بود.

انحراف به چپ و درک معیوب از انقلاب

در کنار سلطنت طلبان که انقلاب ایران را دسیسه امپریالیستها جا می زنند، پاره ای نیروهای “چپ” نیز هستند که به علت فقر تئوریک درک روشنی از استقلال که یک امر صرفاً سیاسی است ندارند. آنها وابستگیهای اقتصادی را که در دنیای کنونی و توسعه های اقتصادی امری ناگزیر است و در آینده نیز وجود خواهد داشت با وابستگی سیاسی مساوی

قرار می دهند. در حالی که وقتی ما از استقلال که مفهومی سیاسی است سخن می رانیم منظورمان از نظر علمی این است که تصمیمات حاکمیت نه بر اساس تصمیمات نیروهای استعمارگر بلکه بر اساس اراده خود آن نیروها صورت می گیرد. یعنی این که دولتها بر حق تعیین سرنوشت ملی خویش حاکم اند و با دستور کسی از خارج کار نمی کنند. این که این تصمیمات درست یا نادرست باشد نقش درجه دوم ایفاء می کند، مهم این است که اتخاذ این تصمیمات مستقل از خواست نیروهای امپریالیستی صورت می گیرد. استقلال یک کشور مربوط به این نیست که حاکمیت در این ممالک مترقی و یا ارتجاعی باشد. رژیم جمهوری اسلامی رژیمی نیست که تحت سلطه امپریالیسم باشد. باید پس از این همه رویدادهای منطقه، نابینا بود تا این عدم وابستگی به امپریالیسم و خواستها و اهداف آنها و تضادشان را با رژیم جمهوری اسلامی ندید، و جنایتکارانه است اگر کسی آن را عمدا نادیده بگیرد. دقیقاً با همین تحلیل نادرست است که این نیروها قادر به توضیح و تحلیل هیچ پدیده ای در ایران نیستند و با یک شعار توخالی که “رژیم وابسته به امپریالیسم است” گریبان خویش را از قید هر تحلیلی رها می کنند.

لنین در اثر فناناپذیرش “امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری” می آورد: “تعیین سرنوشت ملتها به معنی استقلال سیاسی آنهاست. هدف امپریالیسم اینست که این استقلال سیاسی را نقض کند زیرا که در شرایط الحاق سیاسی، الحاق اقتصادی غالباً راحت تر، ارزان تر (آسان تر است کارمندان را خرید. امتیاز به دست آورد، قانون مطلوبی گذراند و غیره) پنهانی تر و آرام تر است...”. از این گفته لنین که بارها تکیه کرد “مسأله اساسی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است” یعنی جنبه سیاسی اهمیت دارد روشن است که وی میان اقتصاد و سیاست فرق می گذارد. وی به استقلال سیاسی ممالک اعتقاد دارد. وی مدعی نیست که در دروان امپریالیسم به علت وابستگیهای اقتصادی هیچ دولت مستقلی در جهان وجود ندارد. این نظریه بیشتر تروتسکیستی است تا کمونیستی. نیهیلیسم و نفی واقعیت، چهره اساسی سیاستهای تروتسکیستی و چپروانه آنها را آرایش می کند. آنها ساده لوحانه فکر می کنند چنانچه به این واقعیت که رژیم جمهوری اسلامی رژیم مستقل سیاسی است اشاره کنند لزوم سرنوشتی آن منتفی می شود. حال آن که نه تنها خواستهای دموکراتیک انقلاب و ادامه و تعمیق انقلاب در کادر این حاکمیت سیاسی ممکن نیست، بلکه تشدید مبارزه طبقاتی تا نیل به سوسیالیسم که از سرنوشتی این رژیم سرمایه داری می گذرد نیز از دستور کار نیروهای انقلابی خارج نشده است و نمی تواند خارج شود. در همین رابطه است که آنها تئوری مسخره “قیام” را خلق کرده اند تا چنین جلوه دهند که هر انقلاب شکست خورده ای قیام است. آنها با این تئوری می خواهند هم دل مردم را به دست آورند و هم بلاتکلیفی خویش را توجیه کنند. قیام یک برآمد ناگهانی و کوتاه مدت است، قیام می تواند چندین بار در طی سالها به وجود آید و سرکوب شود بدون آنکه تغییراتی در یک کشور ایجاد کند. قیام می تواند محصول روند یک انقلاب باشد که در موقع رسیدگی انقلاب و آمادگی مردم به خروشی ناگهانی و به طغیانی قطعی بدل شود. قیام می تواند یک لحظه از یک روند طولانی باشد، ولی هرگز جای انقلاب را نمی تواند بگیرد. رویدادهای ایران قیام نبود، انقلاب بود و این انقلاب در ۲۱ بهمن به قیام مسلحانه عمومی بدل شد. این انقلاب نبود که محصول قیام بود به عکس قیام از دل انقلاب برای آخرین ضربه نهائی به وجود آمد.

لنین در مورد انقلاب می گفت: “برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمار شونده و ستمکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آن را طلب نمایند، برای انقلاب ضروری است که استثمارگران نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آهنگامی که “پائینیها” نظام کهنه را نخواهند و “بالائیها” نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند. فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز گردد” (بیماری کودکی کمونیسم به فارسی ص ۴۹۶). چنین وضعیتی در ایران پدید آمده بود و این وضعیت محصول یکی دو روز نیست، محصول سالهاست و در روند طولانی انقلاب پخته شد. این

شرایطی نیست که رویدادهای متکی بر آن را قیام جا زد. این عدم تمایل «پائینها» در شب ۲۲ بهمن به وجود نیامد و در همان شب نیز ارتجاع حاکم خوابنا نشد که به عنوان «بالاینها» دیگر نمی تواند به روش سابق سرکوب خویش برای اعمال حکومت ادامه دهد.

ندیدن روند عظیم انقلاب و شرکت عظیم توده های مردم در تعیین سرنوشت خویش که ارتش ۴۰۰ هزار نفری شاه و سازمان امنیت ۶۰ هزار نفری اش را منززل و بی روحیه و از نظر روانی خلع سلاح کرد و درهم پاشید، ولی در عوض تنها به لحظات نهائی پیروزی تکیه کردن از خودخواهی و ندیدن نقش عظیم توده های مردم است. ناشی از تفکر منحرف چریکی است که روشنفکران را به جای مردم می گذارد و تصور می کند انقلاب بهمن کار گروههای مسلح شهری بوده است. به همین جهت نیز تئوری «قیام» را خلق می کند تا سرپوشی بر بی نقشی خویش در مبارزه توده ئی بگذارد.

برخی حتی تا به جایی پیش می روند که فکر می کنند انقلاب زمانی انقلاب است که با پیروزی توأم باشد. اگر انقلابی به علت نقش ضعیف رهبری و یا قدرت برتر دشمن از پای در آمد آنوقت آن انقلاب انقلاب نیست. برای آنها انقلاب مشروطیت ایران انقلاب نیست. زیرا نه فئودالی را از بین برد و نه سلطنت را سرنگون کرد. حتی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلابات فبروری روسیه و یا اکتوبر روسیه و چین نیز برای آنها انقلاب نبود و نیست زیرا آن انقلابات نیز سرانجام با شکست روبه رو شد. برای آنها تنها یک انقلاب در دنیا وجود دارد و آنهم «انقلاب جهانی سوسیالیستی غیر قابل بازگشت» در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... است. این عده از مبارزه هیچ چیز نفهمیده و نمی خواهند بفهمند و به این جهت در سرگیجه تاریخی خود دست و پا می زنند.

انقلاب بهمن چه می آموزد؟

انقلاب بهمن می آموزد که متوقف شدن و شکست انقلاب در نیمه راه با کسب رهبری بورژوازی پیوند داشته و تحت سامانه سرمایه داری برای ممالک از بندرسته ای نظیر ایران امکان تحقق حقوق دموکراتیک شهروندان به ویژه کارگران و زحمتکشان، آزادیهای سیاسی، آزادی اجتماعات و سندیکا و احزاب، پیشرفت و تأمین دموکراسی و عدالت اجتماعی... تحت رهبری بورژوازی نا ممکن است. زیرا در شرایط حاکمیت امپریالیسم هر حرکت استقلال طلبانه و ترقی خواهانه ای به معنی مقابله با منافع آزمندان امپریالیستهاست و از آنجا که بورژوازی به واسطه ضعف تاریخی خویش و به دلیل صدها پیوند مرئی و نامرئی که با امپریالیسم دارد قادر به مقابله با آن نیست، جبرا با کرنش در مقابل امپریالیسم به انقلاب خیانت می کند. بورژوازی به واسطه ضدیت ماهوی خود با توده های استثمارشونده، آنجا که توده ها با استفاده از فرصت آزادی برای بیان خواستههای سرکوب شده به میدان تظاهرات و نمایشات پای می گذارند، لوله های تفنگ را به سوی آنها نشانه گرفته و بیرحمانه آنها را در خون خود غرقه می سازد. انقلاب بهمن نیز چنین فرجامی داشته است. انقلاب بهمن پس از سه سال کشاکش میان توده های تشنه آزادی و سازندگی و عدالت اجتماعی و ارتجاع سیاه قرون وسطائی به نمایندگی دارودسته خمینی و رفسنجانی، خامنه ای... سرانجام با کودتای خونین ۳۰ خرداد [جوزا] ۶۰ و قتل عام سازمانهای سیاسی و توده مردم شکست خورد و آزادیهای سیاسی که دستاورد انقلاب خونین بهمن بود نابود گردید....، از آن پس بود که سرنگونی رژیم در دستور کار سازمانها و احزاب سیاسی قرار گرفت و این امر همچنان ادامه دارد. فضای انقلابی ایران پس از تیرباران وحشیانه هزاران نفر از فرزندان انقلاب و درهم شکستن تشکلات انقلابی به کلی تیره و تار گردید. یأس و سرخوردگی و عدم اعتماد و بدبینی که ناشی از شکست انقلاب است بر جامعه حاکم گردید. ما این سرخوردگی عظیم، این سقوط اخلاقی و حشمتناک در جامعه را امروز شاهدیم. امروز نه از

آزادی در ایران خبری است و نه از عدالت اجتماعی و حقوق مدنی مردم. سرکوب دگراندیشان، کارگران، زنان، دانشجویان و همه اقشار تحت ستم ایران به شدت ادامه دارد. دزدی و چاپلوسی و پارتی بازی، فقر اقتصادی و شکاف طبقاتی، گرانی، دزدی و ارتشاء، رشوه، گسترش فحشاء و مافیای اقتصادی در قدرت که تمام تاروپود جامعه را درنور دیده است، جان مردم را به لب رسانده و اکنون بعد از سی و هفت سال انقلاب در ایران، جامعه در بن بست عظیمی گرفتار آمده و جمهوری سرمایه داری اسلامی راهی جز سرکوب مردم و کنار آمدن با امپریالیسم برای حل این بحران و بقای خود نمی بیند.

مذاکرات سری امریکا با رژیم جمهوری اسلامی از زمان احمدی نژاد، یعنی از اوایل سال ۲۰۱۱ شروع شده و به " نرزش قهرمانانه" و تسلیم زبونانه در قالب برجام ختم شده است. گشودن بازار ایران به سوی سرمایه های امپریالیستی، پیروی از سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و گام گذاردن در خصوصی سازیهای کارخانجات و شرکت ملی نفت و پتروشیمی بر اساس بند ۴۴ که از یک سیاست نئولیبرالی اقتصادی نشأت می گیرد تا بتوانند بار بحران نشان را بدون نظارت مردم به ایران منتقل کنند، همه در جهت وابسته شدن کشور ما است. از این رو برای تحقق مطالبات دموکراتیک انقلاب بهمین، برای آزادی و حقوق اولیه و بنیانی کارگران و زحمتکشانشان و توده های تحت ستم، برای دفاع از ادامه و تضمین استقلال سیاسی ایران، انقلاب دیگری باید سامان گیرد. انقلابی که رسالت پاسخ به این وظایف انجام نشده را داراست یک انقلاب قهرآمیز سوسیالیستی به رهبری حزب واحد طبقه کارگر است و تنها چنین انقلابی راه نجات مردم ایران است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به دست مردم ایران!

دست امپریالیستها از ایران و منطقه کوتاه باد!

زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهانی بشریت!

حزب کار ایران (توفان)

پنجشنبه ۲۲ بهمن [دلو] ۱۳۹۴ - ۱۱ فبروری ۲۰۱۶

www.toufan.org